

بررسی انقلاب مصر و انطباق آن با انقلاب اسلامی ایران از منظر نظریه اصالت ساخت و اصالت کار گزار

نورالدین اکبری کریم آبادی^۱

مقدمه

مصر به عنوان پرجمعیت ترین کشور عربی، از چند دهه گذشته جزء تأثیر گذارترین بازیگران در خاورمیانه محسوب می شود. این کشور که در طول سی سال گذشته تحت حاکمیت حسنی مبارک و سیاستمداران حزب دموکراتیک ملی بوده است، در عرصه داخلی شاهد سکون و ثبات نسبی بوده و مبارک تلاش کرده است تا از هر گونه تغییر در ساختار قدرت ممانعت به عمل آورد. بر این اساس است که وی عمده مطالبات گروه های سیاسی مخالف برای ایجاد اصلاحات را رد نمود و سعی کرد تا روند و سازو کارهای دموکراتیک و قانونی را جهت ممانعت از تقویت و نقش آفرینی گروه های مخالف، محدود و کنترل نماید. در ادبیات نظری انقلاب ها و جنبش های اجتماعی، تأکید بر این است که جنبش های اجتماعی و انقلاب ها، ریشه های ساختاری و تاریخی درازمدت یا نسبتاً درازمدتی دارند؛ نه ریشه در صرف نارضایتی های کوتاه مدت و محدود. از سوی دیگر، تحلیل گران بر این نظرند که تنها با وجود شرایط و نارضایتی های

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس





مهم‌ترین درخواست‌های
معترضین و گروه‌های
سیاسی مخالف مصر
شامل کنار رفتن حسنی
مبارک از قدرت،
اصلاح قانون اساسی و
برگزاری انتخابات آزاد و
دموکراتیک، ایجاد فضای
باز سیاسی و آزادی بیان و
اصلاحات اقتصادی بود

ریشه‌دار، انقلاب رخ نمی‌دهد؛ لذا نیاز به عوامل کوتاه‌مدت دیگری نیز هست که در تعامل و ارتباط با همدیگر باعث سقوط یک حکومت می‌شوند. در تحولات کنونی مصر نیز بسترها و ریشه‌های اعتراضات، به متغیرهای مختلفی به خصوص فضای بسته سیاسی و اقتدارگرایی نظام سیاسی، معضلات و چالش‌های اقتصادی مردم و حتی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی دولت مبارک، نسبت داده می‌شود؛ مسائلی که در شعارهای مردم در اعتراضات و درخواست‌های گروه‌های سیاسی نیز آشکار است. مهم‌ترین درخواست‌های معترضین و گروه‌های سیاسی

مخالف مصر شامل کنار رفتن حسنی مبارک از قدرت، اصلاح قانون اساسی و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک، ایجاد فضای باز سیاسی و آزادی بیان و اصلاحات اقتصادی بود. به هر حال در ژانویه ۲۰۱۱ بر خلاف بسیاری از تصورات رایج، یک خیزش عمومی و فراگیر در مصر شروع شد و با استمرار آن، حکومت مبارک سقوط کرد. بسیاری از تحلیل‌گران با عنایت به پایداری اقتدارگرایی و ساخت متصلب حکومت مبارک و ضعف پیوندهای افقی بین کنش‌گران مدنی و جریانات سیاسی-اجتماعی مهم به دلیل شکاف‌های سیاسی و ایدئولوژیک بین آنها، بر این باور بودند که دست کم در کوتاه‌مدت شاهد سقوط مبارک نخواهند بود. آنها بر این نظر بودند که در صورت استمرار جنبش‌هایی مانند الکفایه با شعار تغییر برای مصر به ویژه پس از ورود البرادعی به عرصه سیاسی و مبارزاتی مصر حکومت مبارک به ناگزیر باید پاره‌ای اصلاحات سیاسی نسبتاً محدود انجام دهد. به علاوه اینکه حمایت قدرت‌های خارجی و امریکا نیز بر استمرار حکومت تأثیر خواهد گذاشت. با وجود این حکومت مبارک در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ برابر با ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ سقوط کرد. این واقعه تقارن تاریخی عبرت‌انگیزی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشت؛ به طوری که بسیاری از کانون‌های رسانه‌ای-سیاسی به تحلیل نسبت این دو رویداد پرداختند و حتی صاحب‌نظران و اندیشمندان مختلفی به این بحث وارد شدند و مشابهت‌ها و تفاوت‌های دو رویداد را تبیین نمودند. در این میان، بسیاری نیز معتقد بودند از آنجایی که این انقلاب‌ها همگی در جوامع اسلامی به وقوع پیوسته پس وقوع و تکوین آنها را می‌بایست نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رویکردهای نظام سیاسی برآمده از آن در سیاست خارجی و منطقه‌ای‌اش

دانست. از سوی دیگر، کشورهایی که تجربه گرانسنگ انقلاب اسلامی را پیش روی خود می‌دیدند، سؤال‌های زیادی درباره ارتباط انقلاب اسلامی ایران به عنوان یکی از آخرین انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی بزرگ معاصر با این تحولات انقلابی داشتند و لذا با توجه به هم‌پوشانی اهداف و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اخیر با گفتمان اسلامی - مردمی انقلاب اسلامی ایران که مبتنی بر شکل‌گیری نظامی سیاسی بر محور دین اسلام و مشارکت مردم (مردم‌سالاری دینی) است و ماهیت مشترک اسلامی انقلاب مصر با انقلاب اسلامی ایران، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که تشابهات و تفاوت‌های انقلاب ۲۵ ژانویه مصر و انقلاب اسلامی ایران از منظر رهیافت ساختار و کارگزار کدام‌اند؟ در این راستا ضمن تشریح رهیافت ساختار و کارگزار و با مبنای قرار دادن تعامل ساختار و کارگزار گیدنز، بسکار و جسوپ، تحولات ساختاری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و کارگزارانه یا به عبارتی علل بلندمدت و کوتاه‌مدتی که منجر به وقوع انقلاب در مصر شده را بررسی و در نهایت وجوه اشتراک و افتراق این انقلاب را با انقلاب اسلامی ایران تبیین می‌کنیم.

بررسی اجمالی نظریه اصالت ساختار و اصالت کارگزار

نظریه‌های اجتماعی را از لحاظ اهمیت قائل شدن به کارگزار یا ساختار در تبیین پدیده‌های اجتماعی می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: نظریه‌های کارگزار محور، نظریه‌های ساختار محور و نظریه‌های کارگزار درون ساختاری. نظریه سوم در برگیرنده دیدگاه‌های گیدنز (نظریه ساخت‌یابی) و بسکار و جسوپ (واقع‌گرایی انتقادی) است. این اندیشمندان در صددند از دوگانگی موجود بین ساختار و کارگزار در تبیین‌های پیشین فراتر رفته و در توضیح پدیده‌های اجتماعی هر دو روی سکه را مدنظر قرار دهند.

الف. اراده‌گرایی یا نظریه اصالت کارگزار

این دیدگاه طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان را تحت پوشش قرار می‌دهد. طرفداران انتخاب عقلایی، انتخاب عمومی، کثرت‌گرایان و طرفداران نظریه مبادله و حتی روزنامه‌نگاران به نوعی در چهارچوب این نگرش قرار می‌گیرند. از دید این گروه، تبیین پدیده‌های اجتماعی را باید از فرد شروع کرد. در این روش محقق باید تلاش کند مقاصد، آرزوها و منافع فرد را در اقدام به یک عمل اجتماعی ارزیابی یا پیش‌بینی نماید. در اینجا نقطه تمرکز روی کارگزار است و او عامل و علت اصلی پدیده‌ها و پیامدهای آنها به شمار می‌رود؛ از این رو ضروری است در فهم پدیده‌های اجتماعی منطبق رفتار وی کاملاً سنجیده شود.



ب. نظریه اصالت ساخت

این دیدگاه در مقابل اراده‌گرایی قرار می‌گیرد. ساختارگرایان نقش فرد را در وقوع خدادادهای اجتماعی مهم نمی‌دانند. اینان معتقدند ساختارها تعیین‌کننده رفتار کارگزاران هستند؛ از این رو محقق اجتماعی به جای اینکه انگیزه‌های افراد را مورد بررسی قرار دهد، باید شالوده اساسی ساختارهای اجتماعی را پیدا کند. با مشخص شدن شالوده ساختارها، پژوهشگر اجتماعی قادر خواهد بود کنش‌های افراد و کارگزاران را پیش‌بینی کند؛ چون افراد فراتر از چهار چوب‌ها یا ساختارها نمی‌توانند عمل کنند و کنش فردی در داخل ساختار امکان‌پذیر است.^۱

ج. نظریه ساخت‌یابی (ساختاربندی)

دو دیدگاه متضاد اراده‌گرایی و ساختارگرایی که تا اینجا مورد بحث قرار گرفته‌اند در چند جنبه با هم مشترک‌اند: اول اینکه هر دو دیدگاه رابطه علی بین پدیده‌های اجتماعی را خطی در نظر می‌گیرند؛ دوم اینکه نگرش آنها تک‌علتی است. اراده‌گرایان، کارگزار را علت اصلی به حساب می‌آورند و ساختارگرایان، ساختار را؛ اما گیدنز معتقد است هر دو گروه به خطا می‌روند چراکه پدیده‌های اجتماعی نه رابطه خطی با یکدیگر دارند و نه علت وقوع آنها یک پدیده است، بلکه اغلب پدیده‌های اجتماعی علت‌های گوناگون دارند؛ بنابراین نقطه شروع بحث گیدنز دخیل دانستن ساختار و کارگزار در تبیین پدیده‌های اجتماعی است، بدون اینکه یکی را تعیین‌کننده دیگری بدانند.

وی در عین حال که معتقد است اکثر نظریه‌پردازان در تبیین پدیده‌های اجتماعی، نگرش تک‌بعدی داشته‌اند، به این مسئله نیز اذعان دارد که عده‌ای تلاش کرده‌اند تا جوانب مختلف یک پدیده را مدنظر قرار دهند؛ اما به نظر گیدنز این گروه نیز مرتکب اشتباه دیگری شده و رابطه بین کارگزار و ساختار را یک رابطه متقابل و یا دینامیسم تأثیرپذیری دوگانه فرض کرده‌اند که در نهایت به تقدم یکی بر دیگری می‌انجامد. وی پیشنهاد می‌کند پژوهشگران به ساختار و کارگزار همچون دو رویه یا دو وجه متفاوت هر عمل اجتماعی نگاه کنند و بلافاصله یادآوری می‌کند که این جداسازی صرفاً جهت تحلیل و تبیین است و در عالم واقع چنین چیزی مشاهده نمی‌شود.

د. واقع‌گرایی انتقادی

گیدنز بحث خود را با انتقاد از دو دسته از نظریه‌پردازان شروع کرد که به زعم او هر کدام

1. Steven Seidman, Contested Knowledge; Social Theory in Post modern Era. 2ed. (Oxford: Blackwell Publisher, 1996) P.148.

بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و کارگزاران وابسته بوده است

تنها یکی از دو عامل ساختار و کارگزار را تعیین کننده دیگری می‌دانست و در نهایت با ارایه نظریه‌ای در باب دوگانگی ساختاری درصدد حل مشکل تبیین پدیده‌های اجتماعی برآمد و همان‌گونه که ذکر شد، با معضلاتی مشابه روبه‌رو شد؛ یعنی در تحلیل نهایی کارگزار را بر ساختار ترجیح داد و ساختارها را محصول

کنش‌های انسانی به حساب آورد. روی بسکار (R. Bhaskar) علت ناکامی گیدنز و قائلان به اصالت ساختار یا کارگزار را نه ناشی از نحوه بیان ارتباط ساختار- کارگزار، بلکه نتیجه فهم نادرست از ماهیت آنها می‌داند. از دیدگاه وی، این سه گروه (ساختارگرایان، اراده‌گرایان و قائلان به نظریه ساختاربندی)، ساختار و کارگزار را هستی‌هایی از یک نوع به شمار آورده‌اند و همین اشتباه باعث شده به این نتیجه برسند که یکی می‌تواند تعیین‌کننده دیگری باشد؛ در حالی که جوامع و عوامل (کارگزار) هستی‌هایی هستند که ماهیتاً از یکدیگر متمایزند و خصوصیات متفاوتی از یکدیگر دارند.

از دیدگاه بسکار، کنش انسانی آفریننده ساختارهای اجتماعی نیست، اما می‌تواند آن را تغییر دهد یا حفظ کند. بنابراین کارگزاران در بقای ساختارها می‌توانند مؤثر باشند نه در ایجادشان. از طرفی جوامع نیز تعیین‌کننده فعالیت‌های کارگزاران نیستند، بلکه هر جامعه با توجه به لایه‌های ساختاری بنیادی که دارد، راهبردهای مختلفی در اختیار کنشگر قرار می‌دهد. در واقع می‌توان گفت که کنشگر خود را در زمینه ساختارمندی می‌یابد و تمام فعالیت‌های او در محیطی که از پیش توسط ساختارها محاط شده است، انجام می‌شود. هر کنشگری آگاهی اجمالی از این ساختارها دارد و همین معرفت کلی، او را در اتخاذ راهبردهای مناسب یاری می‌کند. در مجموع می‌توان گفت دیدگاه واقع‌گرایی انتقادی، قدم مهمی در تبیین رابطه بین ساختار و کارگزار به شمار می‌آید. این دیدگاه علاوه بر این که ابعاد مختلف یک پدیده اجتماعی را در تبیین آن مدنظر قرار می‌دهد، با تشریح نحوه تأثیرگذاری ساختار بر کارگزار و بالعکس، مکانیسم پیچیده تعاملی آنها را نیز روشن می‌سازد.

بررسی علل بلندمدت؛ عوامل ساختاری در جنبش مردم مصر

علل بلندمدت انقلاب مصر ریشه در ساختار اقتصادی وابسته و ساختار سیاسی استبدادی و چندین دهه استمرار اقتدارگرایی حاکمان این کشور و به ویژه سه دهه





حکمرانی بلامنازع حسنی مبارک دارد. به طور کلی مهمترین ویژگی‌های حکومت مبارک که بحران‌های عمیقی را در جامعه مصر ایجاد کرده بود، عبارت‌اند از:

۱. ساختار سیاسی استبدادی حکومت و عدم گردش نخبگان

یکی از مهمترین ویژگی‌های حکومت مصر که موجب نارضایتی مردم شد و زمینه‌های قیام مردم مصر را فراهم آورد، ساختار سیاسی استبدادی، فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان بود. ساختار سیاسی استبدادی این کشور یکی از عواملی است که به حسنی مبارک اجازه داده بود در عرصه سیاست داخلی با «مشت بسته» به مدت طولانی حکمفرمایی و با کنترل و سرکوب احزاب و گروه‌های ملی و اسلامی، توقیف مطبوعات منتقد و تقلب در انتخابات و فقدان چرخش قدرت، زمینه‌های نارضایتی عمومی را فراهم کند. سه دهه حکومت بلامنازع مبارک بر این کشور، باعث شده بود که اکثر مردم او را مسئول رنج‌ها و مشکلات خود تلقی کنند. بسیاری از نویسندگان اعم از نویسندگان معروف روزنامه‌های اپوزیسیون یا نویسندگان ناشناس مجلات دانشگاهی کشور، او را علت عقب‌ماندگی و فساد کشور تلقی می‌کردند. مبارک ۸۲ ساله که بسیاری از اوقات خود را در شرم‌الشیخ به دور از آلودگی، جمعیت و احتمالاً مخاطرات قاهره سر می‌کرد، نمادی از فرسودگی و کهنسالی حکومت مصر بود که از نظر بسیاری از مردم، برای حل مشکلات جامعه ناکارآمد و بی‌انرژی به نظر می‌رسید.^۱

۲. شخصی بودن قدرت

ویژگی مهم دیگر حکومت مبارک که با گذشت زمان چشمگیرتر به نظر می‌رسید، شخصی بودن قدرت بود؛ به گونه‌ای که تمام قدرت در شخص مبارک متمرکز شده بود و نهادهای سیاسی، از جمله نهاد ریاست جمهوری کار کرد خود را از دست داده بودند. تارک عثمان در این باره می‌گوید:

در دهه اول قرن بیست و یکم دیگر نهاد ریاست جمهوری به مانند دوران سادات و ناصر یک مرکز عصبی پر قدرت حکومتی مملو از مشاوران برجسته و روشنفکرانی که با اکثر مراکز فکری جامعه ارتباط دارند، نبود، بلکه نهاد ریاست جمهوری تنها به یک ساختار اجرایی پیرامون شخص رئیس‌جمهور تقلیل یافته بود. البته اگر این رقیق‌شدگی با تقویت نهادهای دموکراتیکی و پارلمان و همچنین شکل‌گیری یک

1. Osman, Tarek. 2010. Egypt on the Brink From Nasser to Mubarak, University Press p.p 187-186.

تعالل جدید بین ریاست جمهوری و دولت همراه می‌شد، می‌توانست خوشایند باشد. اما چیزی که در مصر اتفاق افتاد، دقیقاً بر عکس بود، یعنی پارلمان (البته غیر دموکراتیک) دولت و نهاد ریاست جمهوری همگی به مظاهر گوناگونی از اراده رئیس‌جمهور تقلیل یافتند؛ نه اینکه ستون‌های یک نظام سیاسی متعادل باشند.^۱

۳. دموکراسی صوری و سرکوب سیاسی

در چند دهه اخیر، حکومت نوعی کثرت‌گرایی هدایت‌شده و به شدت محدود را به عنوان یک سازوکار صوری دموکراسی و در راستای بقای سیاسی حکومت اقتدارگرای خود به شکل تاکتیکی برگزیده بود. در مصر سیزده حزب تأسیس شده‌اند که از بین آنها پنج حزب مهم‌تر بوده‌اند که عبارت‌اند از: حزب دموکراتیک ملی (حزب حاکم)، حزب لیبرال وفد جدید، حزب کارگران سوسیالیست اسلامی، حزب اوسط (ماینه)، حزب تاگامو (حزب وطن پرستان وحدت طلب مترقی) و حزب دموکراتیک عرب. رژیم مصر برای دموکراتیک جلوه دادن حکومت، به تعداد بسیار زیادی از انجمن‌ها نیز ظاهراً اجازه فعالیت می‌داد. در حال حاضر، سه جریان اصلی سیاسی در عرصه سیاسی مصر حضور دارند که عبارت‌اند از: حزب حاکم دموکراتیک ملی، اسلام‌گرایان (عمدتاً اخوان المسلمین) و جریان ملی‌گرا و سکولار لیبرال (حزب الوفد جدید، حزب الغد و التجمع با حضور چهره‌های شاخصی چون البرادعی، محمدحسین هیکل و ایمن انور با شعار انتخابات آزاد و اصلاح قانون اساسی). از آنجا که حکومت مبارک، اسلام‌گرایان اخوان المسلمین را به دلیل رسوخ بیشتر در بین بسیاری از قشرهای جامعه (طبقات متوسط، متوسط به پایین و فرودست جامعه) تهدیدی جدی برای خود احساس می‌کرد، این سازمان را در کنار گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، غیرقانونی اعلام کرد و کاندیداهای آن مجبور بودند با عنوان غیر حزبی در انتخابات شرکت کنند. لذا مشاهدات واقعی در حیات سیاسی مصر در سه دهه اخیر نشان داده است که رقابت مشارکت و چندحزبی و انجمن‌ها همانند انتخابات، عمدتاً به عنوان سازوکاری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت و تثبیت اقتدارگرایی بوده و از محتوای واقعی برخوردار نبوده‌اند. با وجود گسترش نهادهای حزبی به ویژه انجمنی به عنوان نشانگان دموکراسی، در عمل این نهادها به نهادهای صوری دموکراسی با کمترین تأثیرگذاری بر پویش تصمیم‌گیری کاهش و تنزل رتبه یافتند. وجود نوعی انتخابات رقابتی، محیط سیاسی چندحزبی،

1. Ibid.



ناظرانی که به بررسی اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر پرداخته‌اند، بر نهادینه شدن فساد، رشد هولناک میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و تغییر در نظام ارزشی جامعه که به ویژه در جرایم خشونت‌آمیزی که توسط معلمان، دانش‌آموزان، تجار و سایر اعضای طبقه متوسط منعکس می‌شود، تأکید کرده‌اند

دو مجلس سلفی و علیا و آزادی بیان نسبی در جامعه مصر، این امکان را برای رژیم مبارک فراهم می‌کرد که ادعای پیشرفت و توسعه سیاسی کرده و میزانی از خشم توده‌ها را تسکین بخشد با این حال دموکراسی ظاهری فوق‌هیچ تهدیدی برای رژیم مبارک نبود.^۱ در واقع ماهیت رقابتی انتخابات در مصر پیش از آنکه محصول فرآیند دموکراتیک‌سازی باشد، یک استراتژی برای حفظ رژیم بود؛^۲ و نظام سیاسی مصر در دوران مبارک را می‌توان دموکراسی صوری و کنترل‌شده تلقی کرد.
۴. فساد گسترده در طبقه حاکم

بدون شک بارزترین پدیده‌ای که نقش مؤثری در شکل‌گیری اعتراضات اخیر داشته، فساد اقتصادی گسترده در میان خانواده مبارک و کارگزاران وابسته بوده است. در خصوص فساد خانواده مبارک گفته می‌شود آنها بین ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار ثروت اندوختند.^۳ در مصر دوره مبارک، فساد اقتصادی و اداری حاکمان به حدی رسیده بود که دولت، ارزش پوند مصری را بنابر منافع برخی افراد ذی‌نفوذ، که در کار خرید و فروش ارز فعالیت می‌کردند، بالا و پایین می‌برد.^۴ ثروت‌اندوزی، ارتشا و بهره‌گیری از رانت‌های حکومتی از جمله ویژگی‌های نمایان حکومت مبارک بود. ناظرانی که به بررسی اوضاع اجتماعی مصر در سال‌های اخیر پرداخته‌اند، بر نهادینه شدن فساد، رشد هولناک میزان جرایم، بی‌اعتنایی عمیق به کرامت انسانی، افول رفتارها و ارزش‌های جامعه و تغییر در نظام ارزشی جامعه که به ویژه در جرایم خشونت‌آمیزی که توسط معلمان، دانش‌آموزان، تجار و سایر اعضای طبقه متوسط منعکس می‌شود، تأکید کرده‌اند. سازمان شفافیت بین‌المللی سطح

1. Ibid, p 190.

2. Blaydes, Lisa. 2011. Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt, Cambridge University Press. P 238.

3. Goldstone, Jack A. 2011. Understanding the Revolutions of 2011, Foreign Affairs, May/June: <http://www.Foreignaffair.Com/articles/67694/Jack-a-goldston/understanding-the-revolution-2011>.

۴. خالد کاظم ابودوح، «نحوه سوسیولوژیا جدید لفه‌م ثوره المصرین»، *الدمقرطیه*، مایو ۲۰۱۱، العدد ۴۲، اپریل.

فساد کشورها را بر اساس نمره ۱ (بالاترین فساد) تا ۱۰ (کمترین فساد) تقسیم‌بندی و اندازه‌گیری می‌کند. این فساد، در کنار بیکاری گسترده و نارضایتی از شرایط کار و دستمزدها بر وضعیت وخیم اقتصادی مصر افزود و نشان داد که نظام سیاسی مبارک، اقدامی برای رفع فقر، فساد، بیکاری و بی‌عدالتی اجتماعی نکرده و پاسخی مناسب به مطالبات اقتصادی مردم نداده است.^۱

مشکلات ساختاری اقتصادی و جلوه‌های اجتماعی آن

۱. اقتصاد معیشتی؛ توسعه وابسته و پیامدهای آن

منطقه خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک ویژه خود و نیز ویژگی‌های دینی و مذهبی، جمعیتی، سرزمینی، نظامی و منابع طبیعی ارزشمند، در درازای تاریخ همواره کانون توجه دول بیگانه و قدرت‌های استعماری بوده است. دولت‌های اروپایی در راستای تحکیم جایگاه استعماری خود به دخالت در امور داخلی و معادلات قدرت در خاورمیانه پرداختند. آنها در زمینه اقتصادی راه دوستی و همکاری با زمینداران بزرگ و به عبارت دیگر پشتیبانی از فئودال‌ها را در پیش گرفتند و مانع از پا گرفتن و بالندگی اقتصاد ملی شدند. ساختار اقتصادی ملی در سایه مخالفت‌های فئودال‌های برخوردار از پشتیبانی نظامی دولت‌های استعماری، مجال رشد و خودنمایی نیافت. دولت‌های استعماری، از آن رو که در خاورمیانه عربی پابر جامانند فئودالیت را در راستای منافع خود می‌دیدند، به پشتیبانی نظامی از آن پرداختند و دست فئودال‌ها را باز گذاشتند تا راه را بر شیوه‌های جدید تولید ثروت ببندد. لذا در جوامع خاورمیانه عربی، طبقه متوسط در سایه همدستی طبقه فئودال و دولت‌های استعماری فرصت بالندگی نیافته است. آنچه امروزه در این جوامع به چشم می‌آید، تاخت و تاز بورژوازی وابسته (کمپرادور) است؛ زیرا بورژوازی ملی به علت ماهیت اجتماعی که دارد، مایه توسعه و رونق اقتصادی و به عبارت دیگر تولید اقتصادی می‌شود. پس از رسیدن کشورهای عربی به استقلال، از دل پیوند میان دولت‌های استعماری و طبقه فئودال، بورژوازی وابسته (کمپرادور) بیرون آمد. آنچه امروزه در این جوامع به چشم می‌آید، تاخت و تاز بورژوازی وابسته (کمپرادور) است.

در نتیجه حاکمیت اقتصاد وابسته، بیکاری در تمام کشورهای منطقه خاورمیانه عربی یک چالش بسیار مهم اقتصادی است که خود به کاهش شدید در مشروعیت نظام‌های

۱. سازمان شفافیت بین‌الملل (گزارش سال ۲۰۰۹): www.Heritage Org/index/country/Egypt





سیاسی و در برخی کشورها به ویژه در مصر به شورش‌های گسترده انجامیده است. کمبودها در مواد غذایی، مسکن، خدمات بهداشت و سلامت و... نیز به این امر دامن زده‌اند. شاید مصداق بارز این امر نتایج تحقیق صورت گرفته توسط ریماخلف هنیدی (محقق مصری) باشد که در ۲۲ کشور عربی شمال آفریقا و خاورمیانه عربی انجام داد و نتیجه همین تحقیق در سال ۲۰۰۶ مورد توجه سازمان ملل قرار گرفت. بر اساس نتایج تحقیق هنیدی کشورهای مزبور از شرایط نگران‌کننده اقتصادی همچون تولید ناخالص ملی بسیار پایین، درآمد سرانه بسیار ناچیز (در حدود دو دلار) نیروی کار جوان، بیکاری گسترده، کثرت کودکان شاغل، فقدان شرایط مناسب برای توسعه ملی و وابستگی کامل اقتصادی به خارج رنج می‌برند. فقدان پایه‌های اقتصادی ملی (زیرساخت‌های علمی، فنی و صنعتی) و وابستگی کامل (حتی در ابتدایی‌ترین خدمات و کالاهای مورد نیاز) به خارج موجب گردیده تا آینده اقتصادی این کشورها نیز در ابهام قرار گیرد.^۱ مسلماً اولین مظنون ایجاد چنین شرایطی هیئت حاکمه‌ای هستند که در چند دهه گذشته نتوانستند نسبت به رفع ضعف‌های اقتصادی و بهره‌مندی از ظرفیت‌های موجود ملی شرایط بهتری را برای مردم خود رقم بزنند.

۲. آزادسازی اقتصادی و پیامدهای آن

از زمانی که انور سادات، سیاست اقتصادی درهای گشوده را برگزید، سطح زندگی مصری‌ها به نحو چشمگیری تنزل یافته است. حذف یارانه‌های کالاهای اساسی که بنابر پیشنهاد بانک جهانی و در جهت ادغام مصر در اقتصاد جهانی صورت گرفت، ناآرامی‌های معروف به «انتفاضه نان» را در پی داشت. این امر در کنار گسترش نارضایتی‌های داخلی ناشی از صلح با اسرائیل منجر به کاهش شتاب آزادسازی اقتصادی شد. با این حال این جریان هیچ‌گاه متوقف نشد. به ویژه در دهه سوم حکمرانی مبارک، قاهره انجام اصلاحات نتولیبیرال را ادامه داد؛ اصلاحاتی که نهادهای اقتصادی غربی را خشنود می‌ساخت و نمودارهای رشد قابل توجهی به وجود می‌آورد. اما این اصلاحات اکثریت قاطع مصری‌ها را زمانی در بر گرفت که فقر در حال رشد بود و زیرساخت‌ها ویران شده بود.^۲ پیشبرد آزادسازی اقتصادی در جوامع فاقد نظام نظارت و موازنه‌ها به گسترش فساد در حکومت و لایه‌های نزدیک به نخبگان حاکم می‌انجامد. مصر نیز از این قاعده مستثنی نیست.

۱. علی آجرلو، «خیزش مردمی در شمال آفریقا و خاورمیانه عربی (تهدیدات و فرصت‌های پیش روی ایران)»، بصائر، س ۲۸، ش ۳۰۷، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۱۴.

2. Lynch, Marc. April- May 2011. America and Egypt After the Uprisings -, Survival, vol, 53, No. 2, pp. 31-42.

اصولی چون جهاد، شهادت و فداکاری که سمبل حرکت‌های انقلابی شیعیان و شعار انقلاب اسلامی بود، در مصر به عنوان اصول اساسی مبارزه پذیرفته شد و به آن با دیده تکلیف و فریضه دینی می‌نگرند

سه‌م بخش خصوصی از GDP مصر از ۳۰ درصد در ۱۹۹۱ به ۸۰ درصد در ۲۰۰۶ افزایش یافت، اما گسترش خصوصی‌سازی از آنجا که در شرایط فقدان حکومت قانون و عدم نظارت عادلانه بر دستمزدها صورت می‌گرفت، از یک سو شکاف‌های اقتصادی - طبقاتی را بالا برده، امکان تحرک اجتماعی را برای نسل‌های جوان پایین می‌آورد و از سوی دیگر به گسترش فساد اداری و اقتصادی در میان نخبگان حاکم و ژنرال‌های سابق (تجار امروز) می‌انجامید.

با توجه به فساد گسترده ناشی از لیبرالیزاسیون بدون نظارت مصر، که نرخ رشد ۷/۲ درصدی سال ۲۰۰۸ به خوبی آن را نشان می‌دهد، اوضاع اقتصادی مصری‌ها نه تنها بهبود نیافت، بلکه با بالا رفتن نرخ تورم و افزایش بیکاری، فشارهای اقتصادی افزایش یافت. بیکاری در سال ۲۰۰۹ به حدود ۲۵ درصد رسید که اغلب دامنگیر جمعیت جوان مصر بود؛ و تورم در سال ۲۰۰۸ به ۱۸ درصد رسید^۱، این وضعیت اقتصادی، در حالی مصری‌ها را تحت فشار قرار می‌داد که این کشور همچون سایر کشورهای عربی با جهش جمعیت جوان روبه‌رو بود؛ به نحوی که جوانان بین ۱۵ تا ۲۹ سال بیش از یک، سوم جمعیت آن را تشکیل می‌دادند. این گروه سنی از عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طرد شده بود و در نتیجه به پیش‌تاز و محرک گروه‌های خواستار تغییر تبدیل شد. فشارهای اقتصادی ناشی از خصوصی‌سازی به دو صورت در جامعه بروز یافت. نخست آنکه توجه مصری‌ها به تحولات سیاسی کاهش یافت و تلاش برای یافتن کار و درآمد مناسب در اولویت قرار گرفت. اکثریت مصری‌ها اهمیت کمتری به اصلاحات سیاسی داده و نگرانی‌های بسیار بیشتری در مورد وضعیت پریشان اقتصادی داشتند و در نتیجه احزاب و سازمان‌های مخالف در اوج تحرک فضای سیاسی کشور در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ توان جذب مخاطب و افکار عمومی مصری را نداشتند. دوم، به فراگیر شدن فساد و جاگیر شدن آن در فرهنگ اقتصادی و اداری مصر منجر شد. در چنین فضایی، رشوه‌های بزرگ و کوچک، مورد انتظار و بلکه ضروری نیز شد و علناً و بدون هیچ‌گونه شرم و آزر، رد و بدل می‌شد و برای مثال یک کارمند، آن را جزیی از درآمد ماهانه

۱. شرکت التدریب و التنمية العالمیه. ۲۰۰۹. در اسسه حول نظام النزاهه الوطنی: مصر ۲۰۰۹. منظمه الشفافیه العالمیه. ص ۲۰.





خویش قلمداد می‌کرد.^۱ افزون بر فساد گسترده مقام‌های حزب حاکم که بزرگترین کارخانه‌ها و شرکت‌ها را در جریان خصوصی‌سازی با قیمت‌های ترجیحی مالک شدند، رژیم مبارک در حل و فصل مشکلات اقتصادی، ناکارآمدی بسیاری از خود نشان داد.

عوامل کوتاه مدت؛ بررسی نقش کارگزاران

در تبیین انقلاب مصر، صرف اکتفا به ریشه‌های نارضایتی و تأکید بر عوامل ساختاری انقلاب کافی نیست؛ از این رو باید به بررسی عوامل هدایت‌کننده روند انقلاب نیز توجه کرد. در تبیین روند و تداوم فرآیند انقلاب، نقش چالش‌گران و چگونگی ظهور افراد یا ائتلاف‌هایی که هر یک برای دست‌یابی به حکومت، خواهان حذف دیگری‌اند، بسیار اساسی است. انقلاب بزرگ مردم مصر با توجه به شیوه‌های نوین آن، به انقلاب پست‌مدرن یا انقلاب سفید مشهور است. این انقلاب را جمهوری دوم نیز می‌دانند. به عبارتی، جمهوری اول به دوره زعامت جمال عبدالناصر برمی‌گردد. دگرگونی‌های مصر بازیگران متعددی را وارد صحنه ساخت و برای اولین بار، در سپهر سیاسی آن کشور جریان‌های مختلف و گوناگون اپوزیسیون اسلام‌گرا، لیبرال و چپ‌مصری را حول محور هدفی یگانه گرد هم آورد. بنابراین، می‌توان این‌گونه بیان داشت که گروه‌های اصلی دعوت‌کننده در روز ۲۵ ژانویه که مصادف بود با اولین برگزاری نماز جمعه اعتراضی (جمعه خشم) عبارت‌اند از: جنبش ۶ آوریل متشکل از گروه خالد سعید و جوانان اخوان حمایت‌کننده از البرادعی، جنبش جوانان عدالت و آزادی و گروهی از جوانان حزب جبهه مردم‌سالاری و حرکت الغد. این گروه‌ها ابتدا در فیس‌بوک و با الهام از انقلاب تونس، اقدام به راه‌اندازی صفحه فیس‌بوکی «جمعه خشم» کردند. بلافاصله، جنبش تغییر مردمی دموکراسی (حشد) و اتحاد جوانان التجمع و گروه‌های ناصری و حتی جوانان حزب الوفد و جبهه جوانان قبطی به این دعوت شبکه‌ای پیوستند و این‌گونه بود که انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ مصر رقم خورد.^۲

اخوان المسلمین: اخوان المسلمین به رهبری محمد البدیع از عمده بازیگران به حساب می‌آید. اخوانی‌ها که پایگاه اصلی‌شان همیشه در مصر بوده است، چندین سال است که به طور جدی با حاکمیت استبدادی، مبارزه قانونی کردند و در جریان قیام مصر

۱. خالد کاظم ابودوح، «نوره ۲۵ کانون الثانی / ینایر فی بر مصر... محاوله للفهم السوسیولوجی»، *المستقبل العربی*، مایو ۲۰۱۱، العدد ۳۸۷، ص ۱۳۰-۱۱۳.

۲. احمد تمامی، عبدالحی، شباب الاحتجاج غیر الحزب غیاب الايدولوجیه والقیاده، دوحه و للدراسات الجزیره، ص ۴.

مردم را به مبارزه با نظام دعوت نمودند. شیوه برخورد آنها با مسائل سیاسی و اجتماعی مصر شیوه میانه‌رو و مسالمت‌آمیز بوده و در پی رفرم و اصلاحات فرهنگی و اجتماعی هستند تا اینکه هدایتگر یک انقلاب فراگیر دینی باشند و ضمناً طرح خاصی را برای رهبری سیاسی جامعه ندارند. با این همه، نظام استبدادی مصر فعالیت آنها را غیر قانونی اعلام و اعضایشان را دستگیر و زندانی می‌کرد. از طریق تقلب آشکار، حزب مبارک در دو نوبت و مرحله انتخابات خود را برنده معرفی کرد و در پی مقدمات موروثی نمودن حکومت در خاندان او از طریق مطرح ساختن جمال مبارک برای ریاست جمهوری سال ۲۰۱۱ برآمد که با مخالفت جنبش اخوان المسلمین و دیگر مخالفان و منتقدان، مواجه شد. این جنبش اگرچه در روزهای نخست اعتراض و قیام مردمی، به دلیل دستگیری رهبران و سرکوب شدید پلیس حضور چشمگیر در تحولات این کشور نداشت اما پس از برگزاری نماز جمعه با صدور بیانیه مبنی بر حمایت از اعتراضات، بار دیگر بر خواسته‌های قبلی یعنی اصلاح و نوسازی نظام سیاسی و اقتصادی، پافشاری کرد. به تدریج شعارهای اصلی اخوان در تظاهرات مردمی، ابطال انتخابات قبلی و برگزاری انتخابات آزاد پارلمانی و ریاست جمهوری، تغییر قانون اساسی، تغییر قانون انتخابات و تغییرات اساسی در حکومت و پارلمان شد. با آنکه اخوان المسلمین نه جنبشی طالبانی و نه بنیادگرا و نه غرب‌گرا و هدفش هم تشکیل «حکومت اسلامی» نیست، در عین حال همواره مورد فشار دولت استبدادی مبارک بوده است. این جنبش نهضت کنونی مردم مصر را فقط اسلامی نمی‌داند بلکه ملی هم قلمداد می‌کند؛ هر چند اکثریت مردم این کشور، مسلمان هستند. اخوان می‌داند افراط‌کاری‌های طالبان، القاعده و بنیادگرایان فشار زیادی را به مسلمانان جهان وارد کرده و تصویر نامطلوبی از اسلام‌گراها از جمله در مصر نشان داده‌اند. اخوان ظرف ۶ دهه اخیر دستخوش تحولات زیادی در گفتمان، نظریه پردازی سیاسی و چگونگی آمیختگی دین با سیاست در جامعه مصر شده است. اخوان، اخوان زمان سیدقطب و حسن البنا نیست. در تحولات اخیر نیز به رغم قدرت تحرک و سازماندهی منسجم‌تر و مستحکم‌تر اخوان در قیاس با سایر احزاب و گروه‌های سیاسی حاضر در مصر، این جنبش موقعیت را برای دگرگونی مهیا نمی‌دید. این نکته را می‌توان از مشارکت تمام‌عیار در دور نخست انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰ مصر، متوجه شد. اخوان از بیم متحمل شدن هزینه بالا در نتیجه سرکوب، دعوت گروه‌ها و احزاب تحریمی را نپذیرفت و در دور نخست انتخابات، شرکت کرد. این نکته در عدم مشارکت اولیه اخوان در اعتراضات خیابانی مشهودتر است. اخوان از بیم سرکوب و تهدیدهای دستگاه





امنیتی رژیم مبارک در سه روز نخست یعنی حساس ترین روزهای تظاهرات شرکت نکرد و پس از اطمینان از فرار سیدن لحظه تغییر، به گفته مخالفانش برای موج سواری، وارد صحنه شد.

در ورود اخوان به تظاهرات، علاوه بر مناسب تشخیص دادن زمان از سوی رهبران این جنبش، فشار جریان جدید اسلامی به رهبری شیخ یوسف القرضاوی و نیز چهره‌هایی چون طارق البشیری، که اکنون رئیس کمیسیون تعدیل قانون اساسی شده است، بسیار اثر گذار بود. به علاوه پیشستازی جریان‌ها، احزاب و گروه‌های لیبرال و چپ در روزهای نخست، به احساس خطر رهبران اخوان انجامید و این گروه در نهایت در ۲۸ ژانویه وارد اعتراضات خیابانی شد. برخی بر آن اند که شرکت و برنامه‌ریزی اخوان در ۲۸ ژانویه بود که در واقع سرنوشت رژیم مبارک را رقم زد. این عده معتقدند که روز ۲۸ ژانویه، اخوان بود که نیروهای امنیتی و حزب حاکم را شکست داد و در جریان درگیری‌ها بر قاهره مسلط شد. اینها تشکیل کمیته‌های مردمی را نیز از اقدامات اخوان المسلمین می‌دانند. با این حال این گروه پاسخ قانع کننده‌ای به چرایی مذاکره اخوان با رژیم مصر، پس از ۲۸ ژانویه نمی‌دهد. آنها این مذاکره را اشتباه استراتژیک اخوان می‌دانند.

روشن است که خواست مردم معترض، از روز نخست اعتراضات و به خصوص از روز ۲۸ ژانویه که می‌توان آن را آغاز پایان کار مبارک دانست، در شعار «ملت خواهان سرنگونی نظام است» هویدا بود. اگر فرض فوق را در این زمینه که اخوان فعال مایشاء تحولات ۲۸ ژانویه و روزهای پس از آن بود را صحیح بدانیم، در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به خواست سرنگونی رژیم که بنا بر فرض فوق از سوی اخوان در خیابان‌ها مطرح می‌شد، مذاکره اخوان با عمر سلیمان چگونه توجیه می‌شود؟

در واقع نمی‌توان تأثیر تحركات و عملکرد اخوان را در دگرگونی‌های منتهی به سقوط مبارک نادیده گرفت؛ زیرا همچنان که همه چهره‌ها و بازیگران به درستی اشاره می‌کنند، اخوان المسلمین سازمانی ترین نیروی اپوزیسیون مصر بود و طبیعی است که در چنین تحولی، نقشی در خور ایفا کند. اما تقلیل دادن تحولات به رهبری و تحركات اخوان، نمی‌تواند صحیح باشد. آغاز تحركات مردمی در ۲۵ ژانویه را دو گروه لیبرال بر روی اینترنت مطرح ساخته و دنبال کردند و تا ۲۷ ژانویه، همین نیروها تظاهرات را ادامه دادند. در واقع، تظاهرات را در سه روز نخست می‌توان به دلیل جو بدبینی و عدم اطمینان، خطرناک‌ترین و حساس‌ترین روزهای اعتراضات دانست که بدون حضور اخوان صورت گرفت. اخوان همزمان با ورود محمد البرادعی به قاهره اعلام کرد در تظاهرات جمعه

خشم مشارکت خواهد داشت. این امر نشان‌دهنده شدت رقابت بین چهره‌ها و گروه‌های مختلف اپوزیسیون مصر می‌باشد. سقوط مبارک رانمی‌توان به جریانی خاص نسبت داد. این دگرگونی حاصل توافق حداقلی تمامی جریان‌ها و احزاب اپوزیسیون برای سقوط مبارک از یک‌سو و التقای این اراده با خواست‌های مردم برای تغییر و حرکت به سمت مردم‌سالاری بود. در این چهارچوب سخنان رهبران اخوان، از جمله اعضای مکتب ارشاد، مبنی بر حمایت از مردم‌سالاری و لزوم پیشبرد یک نظام مردم‌سالار به خوبی روشن‌گر می‌باشد.

در انقلاب اسلامی ایران جوانان نقش کلیدی و تقریباً اصلی را در مبارزه با رژیم ستمشاهی بازی کردند؛ تا جایی که حضرت امام (ره) بارها با الفاظ و عبارات مختلف بر این نقش تأکید کرده‌اند. در انقلاب‌های منطقه نیز جوانان به عنوان ستون فقرات آن، یکی از مهمترین قشرهای تأثیرگذار بر روند رو به رشد انقلاب‌های منطقه هستند

ملی‌گرایان و جنبش ۶ آوریل: دیگر بازیگران قیام مصر عبارت‌اند از ملی‌گرایان شامل حزب لیبرال الغد (فردا) به رهبری ایمن نور، الوفد به ریاست سید البدادی، جمعیت ملی تغییر به ریاست محمد البرادعی که متشکل از چندین گروه مخالف است. اما مهمترین بازیگران غیر حزبی و ملی در مصر مجموعه یا «جنبش جوانان ۶ آوریل» است که اعضای آن اکثراً جوانان تحصیل کرده مصری‌اند که از طریق فیس‌بوک، توئیتر، وب و سایت‌های اینترنتی در برگزاری همایش‌های دموکراسی‌خواهی، نقش مهمی بازی کردند و در مقابل راهبردها و برنامه‌های نظام استبدادی و دیکتاتوری حسنی مبارک نه تنها سکوت نکردند؛ که به تأسی از خیزش تونس به خیابان آمدند و در مقابل سیاست سرکوب و خشونت دولت، عقب‌نشستند. جنبش جوانان ۶ آوریل که در تعیین خواسته‌ها و تحقق مطالبات از طریق تجمع، تظاهرات و اطلاع‌رسانی، نقش تأثیرگذاری را ایفا کرده، در ۶ آوریل ۲۰۰۸ زمانی که کارگران، روزنامه‌نگاران و دیگر گروه‌ها خواستار اعتصاب سراسری شدند، متولد شد. کشته شدن سه نفر و بر جای ماندن ده‌ها زخمی در این تظاهرات، جوانان ۶ آوریل را به عنوان یکی از جریان‌های سیاسی نامرئی مصر مبدل ساخت. گرچه دعوت سراسری این گروه برای اعتصاب آوریل ۲۰۰۹ به شکست انجامید ولی جنبش سایبری ۶ آوریل در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، پس از مشارکت آنها در تأسیس ائتلاف جوانان انقلاب، با همکاری جوانان اخوان المسلمین، الجبهه، عدالت و آزادی و همچنین حمایت از کاندیداتوری البرادعی، چه در انتخابات ریاست جمهوری و چه در اقدام او جهت بازگشت به مصر در روز جمعه خشم، این جریان اجتماعی را به یکی از جریان‌های





مهم در وقوع و تکوین انقلاب مصر مبدل ساخت.^۱ جنبش جوانان ۶ آوریل به هیچ حزب و گروه سیاسی دارای ایدئولوژی منتسب نیست و درون آن همه گرایش‌ها هستند اما در یک هدف که حذف رژیم دیکتاتوری و نوسازی نظام سیاسی است، اشتراک و وحدت نظر دارند. این جوانان در شرایط حساس قیام زیرکانه عمل کردند. احزاب و توده‌های عرب طی هفت دهه گذشته یعنی از زمان تأسیس غیر قانونی رژیم اسرائیل در سرزمین فلسطین، به رغم داشتن خشم و تنفر نسبت به حاکمان سیاسی در کشورهای خود قادر به تغییر قابل ذکری در ساختارهای کهنه نبوده‌اند. در مراحل مختلفی مردم خشمگین عرب به خیابان‌ها آمده‌اند؛ از جمله در دهه ۱۹۵۰ و در پی ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر و حمله اسرائیل، فرانسه و انگلیس به مصر در سال ۱۹۵۶ میلادی. موج مهم دیگر در خیابان‌های عربی در دهه ۱۹۸۰ در پی انتفاضه فلسطین اتفاق افتاد. در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نیز حوادثی مثل اشغال عراق و افغانستان و جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه رژیم صهیونیستی علیه لبنان و باریکه غزه و ماجرای حمله وحشیانه این رژیم به کشتی مرمه حامل مواد غذایی برای فلسطینیان، توده‌های عرب را به خیابان‌ها کشاند اما در هیچ‌یک از این امواج مردمی، حاکمی جابه‌جا نشد، نظامی سرنگون نگردید و راهبرد و سیاست کشورهای عربی تغییر نیافت. اما این بار جوانان با توسل به ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی و تکیه بر اراده قوی، برتری خود را بر دیگر قشرها و اصناف اجتماعی نشان دادند، زود به خانه برنگشتند، دیکتاتورهای تونس و مصر را سرنگون و نیروهای پلیس و ارتش مصر را وادار کردند تنها به عنوان ناظر «مرحله انتقالی یا گذار» عمل کنند و حاکمان اردن، یمن، الجزایر و لیبی را ناگزیر ساختند کابینه را منحل یا تعدیل نمایند، با گروه‌های مخالف وارد مذاکره شوند، دست به اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی بزنند (اردن)، اجازه برگزاری راهپیمایی ۳۰ هزار نفری در مرکز صنعا بدهند، مادام‌العمر بودن حاکمیت خویش را لغو سازند (یمن) و به حالت فوق‌العاده ۳۰ ساله پایان دهند (الجزایر) و شهرهای مهم را از دست حاکمیت خارج سازند (لیبی). به خاطر این واقعیت است که تحلیل‌گران عرب از وقایع کشورهای مذکور به عنوان «پایان یک مرحله و آغاز مرحله جدید از تاریخ جوامع عربی» یاد کرده‌اند.^۲

شخصیت‌های مصری: علاوه بر گروه‌ها، احزاب و تشکل‌های ملی و مذهبی، برخی از شخصیت‌های سیاسی و امنیتی نیز در تحولات اخیر مصر به ایفای نقش پرداختند؛

۱. نبی‌الله ابراهیمی، «تأثیر شبکه‌های اجتماعی و کانال‌های ماهواره‌ای در وقوع و تکوین انقلاب‌های عربی»، *مطالعات راهبردی*، س ۱۴، ش ۲، تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۲۵.
 ۲. علی حماده، ۲۰۱۱/۲/۳، *النهار*، بیروت.

شخصیت‌هایی که در مدت چند ماه گذشته از قیام حاکم بوده یا در آینده در این کشور حاکم خواهند شد. از این رو شناخت اجمالی آنها دارای اهمیت زیادی است. محمد البرادعی مدیر پیشین سازمان انرژی اتمی و برنده جایزه صلح نوبل، عمر سلیمان رئیس سازمان امنیت و رئیس دولت انتقالی پس از سقوط حسنی مبارک، عمرو موسی دبیر کل اتحادیه عرب، پطروس غالی سیاست‌مدار کهنه کار مصری و ششمین دبیر کل سازمان ملل متحد و احمد زویل برنده نوبل شیمی که دارای ملیت امریکایی-مصری است، پنج تن از شخصیت‌های سیاستمدار هستند که فعال بوده‌اند و اکنون توسط رسانه‌های غربی به عنوان گزینه‌های موجود برای بازیگری و نقش‌آفرینی در آینده سیاسی مصر و سیستم جدید سیاسی این کشور معرفی می‌شوند. از میان افراد دیگری که به صورت مستقل و جدا از ایدئولوژی‌های حزبی به صورت مجازی در انقلاب مصر مشارکت داشتند، می‌توان به افرادی همچون وائل غنیم، عبدالرحمان فارسی و احمد دومه اشاره کرد. این گروه، هم‌اکنون مشغول راه‌اندازی حزب جدیدی به نام «جریان مصری» هستند.^۱

انطباق انقلاب مصر با انقلاب ایران

با تأمل و مذاقه در تحولات اخیر مصر و دوران انقلاب اسلامی ایران، می‌توان به نشانه‌ها و آثار مشابه و متفاوت این دو پی برد.

الف. شباهت‌های دو انقلاب

شباهت‌های بسیار زیادی بین انقلاب ۲۵ ژانویه مصر و انقلاب اسلامی ایران وجود دارد که حاکی از الهام‌بخش بودن انقلاب اسلامی برای مردم منطقه است؛ برخی از مهمترین این شباهت‌ها عبارت‌اند از:

۱. ماهیت رژیم‌های سیاسی پیش از انقلاب: دولت‌های ایران در زمان محمدرضا پهلوی و مصر در زمان حسنی مبارک را می‌توان دیکتاتوری مدرن و دولت‌های نئوپاتریمونیال نامید. در واقع انقلاب‌های کلاسیک فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۳۹) انقلاب‌هایی علیه دولت پادشاهی و امپراتوری سنتی بودند. آنها دولت‌های ماقبل مدرنی بودند که تحت سیطره نخبگان قرار داشتند و انقلاب‌هایشان به شدت بر شورش‌های دهقانان روستایی متکی بود؛ اما در ایران و مصر دیکتاتوری‌های حاکم به جای نخبگان زمیندار سنتی به وسیله بوروکراسی‌ها و ارتش‌های مدرنیزه حمایت می‌شدند و از این

۱. نبی‌الله ابراهیمی، همان، ص ۱۲۳.





اتخاذ رویکردهای سکولار در نحوه اداره جامعه، قلع و قمع مبارزان مسلمان در مصر، برقراری رابطه با دشمن اصلی مسلمانان یعنی امریکا و اسرائیل، ممانعت از برگزاری واجبات اسلامی نظیر نماز و حجاب، تنها بخشی کوچک از اراده اسلام ستیزی حکمرانان و ساختار سیاسی این کشورها در طی سالیان متمادی حکومت این کشورها بود

رو در هر دو کشور انقلاب‌ها رویدادی شهری بودند. دولت‌های معاصر چنانکه ماکس وبر تأکید می‌کند دارای حکومت‌هایی هستند که در آنها، ریاست اجرایی و دیگر قدرت‌های رسمی نه صرفاً بر مبنای اقتدار موروثی بلکه بر مبنای اشکالی از ترتیبات سیاسی، قانونی و پارلمانی قرار دارند که در آن نخبگان زمیندار سنتی هیچ نقش نهادینه شده‌ای در اداره امور ندارند و حکومت از طریق سازوکارهای حزبی سازمان می‌یابد و از طریق ترکیبی از قواعد انتخاباتی و بوروکراتیک تعیین می‌شود.^۱ برخی از دولت‌ها در قرن بیستم

در قرن کنونی، از چنین نظام حزبی و بوروکراتیک به صورت ظاهری بهره برده‌اند اما در اساس، به وسیله فرد قدرتمندی کنترل شده‌اند. و از این رو، آنها را دیکتاتوری‌های مدرن نامیده‌اند. رژیم‌های پیش از انقلاب در مصر و ایران هر دو از این جمله‌اند و هر دو در طول حدود سه دهه، سعی کردند به تدریج به حکومتی تمام شخصی تبدیل شوند. آیزنشتات این دولت‌ها را نئوپاتریمونیا می‌نامد. نئوپاتریمونیا، آن دسته از دولت‌های نسبتاً مدرن شده‌ای هستند که در آنها حکومت نه از طریق پیروی از قوانین غیر شخصی بلکه از طریق نظام گسترده حمایت شخصی اداره می‌شود. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان‌ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چراکه نظام حمایت و در صورت لزوم، ابزار زور، باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون‌گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود.^۲

۲. ایدئولوژی و شعارهای اسلامی: یکی از تشابهات ایران و مصر، اسلام و تقاضاهای اسلام‌گرایانه بوده است. همان‌گونه که در ایران دوران پهلوی، بی‌توجهی به دستورات و قوانین اسلامی، خشم مردم را به دنبال داشته است و فساد سران حاکم به نمادی برای مقابله با آنها تبدیل شد، مصر و اکثر کشورهای را که اکنون بیداری در آنها به نتیجه

۱. ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، سمت، ۱۳۷۴.

۲. هوشنگ شهبابی و خوان لینز، «نظریه‌ای در باب نظام سلطانی» در نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، شیرازه، ص ۱۶.

رسیده است یا فرآیند بیداری در آنها در حال به ثمر نشستن می‌باشد، مردم مسلمانی تشکیل می‌دهند که تعلق خاطر شدید آنها به اسلام و قوانین اسلام انکارناپذیر است. از دیگر نشانه‌های آشکار اسلام‌خواهی و اسلامی بودن این انقلاب‌های مردمی، می‌توان به حضور مردم با نشانه‌های بارز اسلامی نظیر حضور در راهپیمایی‌ها با قرآن، شکل‌گیری گسترده‌ترین تظاهرات علیه دیکتاتورها بعد از نماز جمعه، فراگیر بودن شعار الله‌اکبر به عنوان یکی از اصلی‌ترین شعارهای مبارزات، درخواست برای مبارزه با دشمن منطقه‌ای مسلمانان در منطقه، یعنی اسرائیل و روی آوردن به حجاب به عنوان نماد اسلامی در تونس و مصر اشاره کرد که همگی حاکی از سیطره روح اسلام‌خواهی و حضور پررنگ تفکرات اسلامی در شکل‌گیری مبارزات این کشورهاست. در مصر نیز شعارهای الله‌اکبر و برگزاری نمازهای جماعت گسترده امری غیر قابل انکار بوده است. مساجد نیز به عنوان اصلی‌ترین پایگاه‌ها، نقش خود را ایفا کردند. تمسک به رویکرد تظاهرات عمومی با مشارکت همه قشرهای مردم در این کشورها و تمرکز آنان بر شعارهای اسلامی از جمله نشانه‌های غیر قابل انکار الگو قرار دادن انقلاب اسلامی توسط ملت‌هایی است که با تظاهرات خیابانی علیه رژیم‌های مستبد و وابسته حاکم در کشورها برای به نمایش گذاشتن خواسته عمومی مردم و زیر سؤال بردن مشروعیت نظام‌های حاکم، خلع سلاح کردن قدرت‌های بهانه‌جوی سلطه‌طلب برای مداخله در این تحولات و به حداقل رساندن تلفات انسانی و تخریب زیرساخت‌های اجتماعی-مدنی که از ویژگی‌های این نوع رویارویی با نظام‌های غیر مردمی است، خواسته‌های خود را دنبال کرده‌اند. ملت‌های منطقه عموماً با راهنمایی علمای دینی و گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های دینی و با نام و یاد خدا و شعار الله‌اکبر، برپایی نماز جماعت و جمعه، مبارزه خود را شروع کردند و در ادامه راه نیز بر این صبغه تأکید دارند. به بیان دیگر، اصولی چون جهاد، شهادت و فداکاری که سمبل حرکت‌های انقلابی شیعیان و شعار انقلاب اسلامی بود، به عنوان اصول اساسی مبارزه پذیرفته شد و به آن با دیده تکلیف و فریضه دینی می‌نگرند. با برگزاری نماز شکر جنبش اخوان المسلمین در کنار تانک‌های ارتش که نیروهای ارتشی به مردم پیوسته بودند و تظاهرات دانشجویان دانشگاه الازهر در خیابان‌ها و همچنین برگزاری نماز برای شهدا و با توجه به اینکه عده‌ای از جوانان مصر برای مبارزه با بی‌عدالتی موجود حاضرند شهید شوند و شهید شدند و همچنین شعارهای مردم برای تغییر نظام و اقدامات ذکر شده، چنین مردمی با اعتقادات شهادت‌طلبی خود به هیچ‌وجه حاضر به زندگی با ظالم نخواهند بود و مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می‌دانند



که از انگیزه‌های الهی انقلاب اسلامی مردم ایران است. شعارنویسی به شیوه مبارزان انقلابی ایران مورد توجه جنبش گران مسلمان است. به عنوان مثال شعارهای لاشرقیه و لاغریبه، الله اکبر، هیهات من الذله، الموت الامریکا و اسراییل و دیگر شعارهای با صبغه مذهبی از جمله شعارهای صادراتی انقلاب اسلامی است که جنبش‌ها و جریان‌ها در تحركات و راهپیمایی‌های خود همواره به آن تکیه می‌کنند. این مضامین که خود هر یک محتوایی به فراخی یک مدل و الگوی سیاسی و مقاومتی در برخورد با رخدادها و عوامل آن دارد، در میان نسل جوان مسلمان نیز رسوخ پیدا کرده و تأثیر مثبت و کارآمدی خود را به اثبات رسانده است. مردم مصر در مخالفت با رژیم مبارک، شعارهای «لااله الاالله» و «محمد رسول الله (ص)» سر می‌دادند و آیات قرآن را بر روی شیشه اتومبیل می‌نویسند.^۱ در پلاکاردهای مسلمانان مصر شعار لاشرقیه و لاغریبه دیده شده است. علاوه بر آن، اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها و پوسترها به شکل مشابه آنچه در ایران اتفاق افتاد، در کشورهای اسلامی چاپ و انتشار می‌یابد.

۳. حضور جوانان در میدان مبارزه: جوانان حاملان اصلی جنبش‌های نوین اجتماعی هستند. به نظر هانتینگتون، کشورهای که اکثریت ساخت جمعیتی آن را جوانان تشکیل می‌دهند، مستعد تغییرات و تحولات بیشتری هستند. در انقلاب اسلامی ایران جوانان نقش کلیدی و تقریباً اصلی را در مبارزه با رژیم ستمشاهی بازی کردند؛ تا جایی که حضرت امام (ره) بارها با الفاظ و عبارات مختلف بر این نقش تأکید کرده‌اند. در انقلاب‌های منطقه نیز جوانان به عنوان ستون فقرات آن، یکی از مهمترین قشرهای تأثیرگذار بر روند رو به رشد انقلاب‌های منطقه هستند. مبارک در روزهای آخر قدرت خود چند بار کوشید با نسل جوان مصر سخن بگوید، افتخارات و آرزوهایش را بازگو کند و البته باز وعده بدهد. اگر در سه دهه گذشته صدای جوانان شنیده نشد، این بار نسل جدید مصر بود که حکومت را نادیده می‌گرفت.

۴. تضاد ایدئولوژی هیئت حاکمه با فرهنگ عمومی جامعه: فرهنگ عمومی حاکم بر جامعه ایران در دوران پهلوی به طور کامل اسلام را می‌پذیرفت، ولی ایدئولوژی سلطنتی در مقابله با دین، عقاید و ارزش‌های اسلامی حرکت می‌کرد و در صدد نادیده گرفتن دین در عرصه عمومی و حکومتی و بازآفرینی و زنده کردن باستان‌گرایی در کشور بود که این اقدام با واکنش شدید اکثریت جامعه و روحانیت مواجه شد. در انقلاب‌های کشورهای

۱. مهدی بیگی، قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی لبنان)، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹، ص ۱۸۶.

به اذغان بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از دلایل اصلی قیام‌های منطقه‌ای، مقابله با سیاست‌های نژادپرستانه رژیم صهیونیستی و حمایت‌های امریکاست

اسلامی نیز تقریباً این تضاد شدید فرهنگی با ایدئولوژی هیئت حاکمه مشاهده می‌شود. در مصر به رغم اینکه اکثریت جامعه را مسلمانان تشکیل می‌دهند، حکومت حسنی مبارک بدون توجه به عقاید و خواسته‌های مردم، مروج ارزش‌های غربی

در جامعه بود و شتابان در جاده سکولاریسم پیش می‌رفت. یکی از ویژگی‌های مشترک حاکمان این کشورها در دوران حکومت خود، مبارزه با اسلام‌گرایی مردم این کشورها بود. اتخاذ رویکردهای سکولار در نحوه اداره جامعه، قلع و قمع مبارزان مسلمان در مصر، برقراری رابطه با دشمن اصلی مسلمانان یعنی امریکا و اسرائیل، ممانعت از برگزاری واجبات اسلامی نظیر نماز و حجاب، تنها بخشی کوچک از اراده اسلام‌ستیزی حکمرانان و ساختار سیاسی این کشورها در طی سالیان متمادی حکومت این کشورها بود. لذا اسلام‌ستیزی و سرکوب اعتقادات مذهبی مردم مسلمان و معتقد این کشورها باعث شکل‌گیری ریشه‌های عدم مشروعیت این نظام‌ها شد و مردم این کشورها به همین علت برای حفظ اعتقادات اسلامی همانند انقلاب ۵۷ ایران به مقابله با نظام حاکم روی آوردند.

۵. استکبارستیزی و نفی وابستگی به نظام سلطه: تسلط کشورهای غربی و به ویژه امریکا در ساخت قدرت سیاسی و امنیتی این کشورها یکی از نقاط مشترکی است که در مورد تمامی این کشورها مصداق مشخص و روشنی دارد. تعهد امریکا به تأمین امنیت دائمی رژیم صهیونیستی باعث می‌شد که امریکایی‌ها برای حضور در ساختار سیاسی و امنیتی این کشورها به منظور جلوگیری از رشد عناصر ضد صهیونیستی و تقویت جریان‌های سازشگر در میان حاکمان این کشور تلاش و افری کنند. نمونه‌های فراوان وجود دارد که حکمرانان این کشورها به رغم وجود اراده‌های قوی مردمی مبنی بر مبارزه با رژیم جعلی اسرائیل، نه تنها به این خواسته‌ها و واقعی‌نهادند، بلکه دقیقاً در نقطه مقابل خواست اکثریت مردم کشورهای خود همراه و هم‌سو با امریکا و اسرائیل برای تأمین منافع آنان گام برمی‌داشتند. امضای پیمان صلح با اسرائیل، موافقت با حمله اسرائیل به غزه و جریان مقاومت اسلامی در منطقه، محدود کردن مبارزان فلسطینی، بستن گذرگاه رفح و محاصره کامل غزه به در خواست رژیم صهیونیستی و برخلاف خواست

اکثریت مردم این کشورها تنها چند نمونه از این اقدامات است.^۱ به ادغان بسیاری از تحلیل‌گران، یکی از دلایل اصلی قیام‌های منطقه‌ای، مقابله با سیاست‌های نژادپرستانه رژیم صهیونیستی و حمایت‌های امریکاست. نظرسنجی مؤسسه «زاگی اینترنشنال» به خوبی ماهیت ضد امریکایی جنبش‌های مردمی در خاورمیانه به ویژه مصر را هویدا می‌سازد. نتایج نظرسنجی این مؤسسه امریکایی نشان داد که ۹۲ درصد از مردم مصر، امریکا را بزرگترین تهدید خود می‌دانند. مؤسسه زاگی، این نظرسنجی را در جولای ۲۰۱۰، یعنی چند ماه پیش از انقلاب مصر، برای دانشگاه مریلند انجام داده بود. همچنین نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد ۸۵ درصد از مردم مصر نگرش منفی به امریکا داشتند، ۸۷ درصد به امریکا اعتماد نداشتند، ۹۲ درصد امریکا را به عنوان بزرگترین تهدید خود می‌دانستند و تنها ۴ درصد، امریکا را برای ادامه زندگی انتخاب می‌کردند. البته پس از پیروزی انقلاب‌های منطقه‌ای نیز به خوبی ماهیت ضد اسراییلی این اقدام‌ها هویدا شد و شاید جلوه این ضدیت را بتوان در تسخیر سفارت این رژیم در قاهره مشاهده کرد.^۲ در حقیقت با بررسی شعارها و خواسته‌های مردم مصر می‌توان مدعی شد که قیام مردم مصر دنباله انقلاب اسلامی ایران است.

۶. شیوه مبارزه: روش اصلی انقلاب اسلامی ایران برخلاف انقلاب‌های سوسیالیستی یا جنبش‌های ناسیونالیستی پیش از خود که بیشتر بر شیوه‌های مبارزه حزبی، سازمانی، نبردهای چریکی و مسلحانه تأکید داشتند، به صحنه آوردن مردم و برگزاری تظاهرات بزرگ مردمی و اعتصابات و دیگر اقدامات جمعی بود. در نهضت‌های اخیر در کشورهای اسلامی نیز شیوه اصلی، تجمع مردمی و اعلام مواضع خود است.

ب. وجوه تمایز انقلاب مصر و انقلاب ایران

۱. رهبری: یکی از مهمترین تفاوت‌های موجود در انقلاب مصر و ایران، رهبری می‌باشد؛ زیرا در حالی که در ایران یک رهبری مقتدر که در قبال تبعیت از دستوراتش، انقلابیون هماهنگ بودند و روحانیت نیز به عنوان یک تشکل تقریباً سازمان یافته، وظیفه ارتباط و سازماندهی را در این میان برعهده داشت اما در مصر این گونه نبوده است. زیرا جنبش اسلامی اخوان المسلمین با وجود اینکه نزدیک به یک قرن سابقه دارد اما تاکنون نقش برجسته و اثرگذاری در انقلاب مصر نداشته است. با وجود این بر اساس آمارها،

۱. مهدی ذوالفقاری، «جنبش‌های مردمی در جهان عرب: بهار عربی یا بیداری اسلامی؟» قابل دسترسی در سایت مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه:

<http://fa.merc.ir/ArticleView/articleID//1488.aspx>

۲. «صیانت از بیداری اسلامی»: <http://www.islamicgc.com//Article/shaw.aspx.ID=809>



اخوان المسلمین در بین ۲۰ تا ۴۰ درصد از مردم مصر، هوادار دارد. به تعبیری می‌توان گفت که در انقلاب اسلامی ایران، رهبری از مردم فرسنگ‌ها جلوتر بود و مردم به دنبال او می‌دویدند، اما در انقلاب مصر بر عکس است؛ رهبران احزاب و تشکل‌ها و حتی رهبران مذهبی فرسنگ‌ها از مردم عقب‌تر هستند و هر چه می‌دوند به مردم نمی‌رسند.^۱ در واقع جنبش انقلابی مصر در مقایسه با جنبش انقلابی ایران به لحاظ رهبری، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی شبیه است تا جنبش‌های کلاسیک. از جمله تفاوت‌های جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های کلاسیک یا قدیم، نبود رهبری یا حزب پیش‌گام در رأس جنبش است. در این جنبش‌ها، رهبری صفتی جمعی و غیر متعین در شخص خاص می‌باشد و جنبش اجتماعی، پیش از آنکه حول یک فرد جمع شود، حول ایده‌ای خاص مثل برابری خواهی، حقوق بشر یا دموکراسی خواهی، بسیج و جمع می‌شود. این وضعیتی است که در انقلاب‌های مصر و تونس، به وضوح قابل مشاهده بود. در این انقلاب‌ها، رهبری فرهمند، جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می‌گیرد و پس از آن عمل می‌کند. انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروهی خاص، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که به سازماندهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و پس از سقوط مبارک نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی همچنان احساس شود. فهمی هویدی در یادداشتی با عنوان «در باب مصادره بهار عربی» به همین موضوع اشاره کرده است:

کشورهای غربی و در رأس آن ایالات متحده، زمانی که دریافتند دو انقلاب مصر و تونس بدون رهبری است، به سرعت کوشیدند کلیه راه‌های بهره‌گیری از وضعیت موجود برای تحقق منافع خود را در پیش گیرند.^۲

این ویژگی همچنین سبب می‌شود پیامد انقلاب مصر در مقایسه با انقلاب ایران،

۱. «نقش جمهوری اسلامی در بیداری اسلامی»: <http://havadar.ir/Article/detail.27623.html>

۲. «فهمی، هویدی، عن اختطاف الربیع العربی»:

<http://www.Aljazeera.net/NR/EXERES/5F88F6C-0325-4619-8954-3f2D0684193C.htm>
 Bayat. Asef (2011) The post- Islamist Revolutions. What the Revolts in the Arab world Mean.



روش اصلی انقلاب اسلامی ایران بر خلاف انقلاب‌های سوسیالیستی یا جنبش‌های ناسیونالیستی پیش از خود که بیشتر بر شیوه‌های مبارزه حزبی، سازمانی، نبردهای چریکی و مسلحانه تأکید داشتند، به صحنه آوردن مردم و برگزاری تظاهرات بزرگ مردمی و اعتصابات و دیگر اقدامات جمعی بود

نامتعیّن تر و نامشخص تر باشد؛ به ویژه در خصوص ماهیت رژیم سیاسی جایگزین و سیاست خارجی این کشور نسبت به غرب و اسرائیل.

۲. شرایط خارجی: انقلاب ایران زمانی به پیروزی رسید که قدرت‌های شرق و غرب به مقابله با آن برخاسته و هیچ سازمان و کشوری در صدد حمایت از انقلابیون ایران برنیامد؛ اما در حال حاضر، اروپا و آمریکا با مشاهده مخالفت سراسری مصری‌ها و تجربه آنها از انقلاب ایران، بعد از مدتی تناقض در موضع‌گیری‌ها، سیاست همراهی با قیام مردم مصر را در پیش گرفتند و بدین ترتیب شرایط برای سقوط

مبارک سریع‌تر فراهم شد. همچنین در حالی که آن زمان هیچ کشوری از مردم ایران حمایت نمی‌کرد اما در انقلاب مصر، مردم و نظام اسلامی ایران به صورت صریح، حمایت خود را از قیام مردم مصر ابراز داشتند.

۳. امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی: در انقلاب‌های تونس و مصر، شبکه‌های اجتماعی مجازی نقش اصلی را در سازماندهی جنبش انقلابی بازی کردند و از این رو بیش از هر چیز از امکانات نوینی که روند جهانی شدن در اختیار بشر امروز قرار داده، بهره گرفتند. جهانی شدن این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل و حرکت جمعی شود. بر این اساس، انقلابیون مصر و تونس از این امکان به بهترین شکل استفاده کردند. آنها از طریق شبکه‌های اجتماعی مجازی و اینترنتی به طور مرتب آخرین اخبار و رویدادها را با هم مبادله کرده و قرارهای جدید می‌گذاشتند. سایت‌های انتقادی را علیه رژیم سازمان دادند و از طریق پیام‌های کوتاه تلفن‌های همراه، فراخوان‌های تجمعات و شعارها را اطلاع‌رسانی کردند. بنابراین، امکانات جدید ارتباطی و اطلاعاتی، هم عاملی برای برانگیختن و هم محملی برای سازمان‌یابی این انقلاب‌ها بودند. در مصر، بیش از ۲۰ میلیون نفر از اینترنت استفاده می‌کنند. ۴۲ میلیون نفر تلفن همراه دارند و از این دو نظر، مصر در قاره آفریقا، رتبه اول را دارد. در این کشور، ۱۶۲ هزار بلاگر فعال‌اند. اکثر آنها جوان‌اند و در طول عمرشان، جز مبارک رئیس‌جمهور دیگری ندیده بودند.

بر این اساس، یکی از مهمترین تفاوت‌های جنبش‌های انقلابی مصر و تونس با انقلاب اسلامی ایران، همین بسترها و قابلیت‌های جهانی در عرصه اطلاعات و ارتباطات است.



شتاب روزافزون تولید و انباشت اطلاعات در عصر حاضر، سهولت و دسترسی آسان به این اطلاعات و در پی آن، شبکه وسیعی که مبادی این داده‌ها را به هم مرتبط می‌کند و ارتباطات را سازمان می‌دهد، به هیچ‌وجه قابل قیاس با سده بیستم و دوره انقلاب اسلامی ایران نیست. در این میان، نمی‌توان نقش شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای الجزیره را در این انقلاب‌ها نادیده گرفت. این شبکه با پوشش لحظه به لحظه رویدادهای میدان التحریر و تهییج افکار عمومی دنیای عرب و مردم مصر علیه مبارک، رویکرد جانبدارانه و در عین حال، حرفه‌ای را نسبت به جنبش انقلابی مصر اتخاذ نمود و در بسیج مردمی نقشی مهم داشت؛ به گونه‌ای که برخی حتی برای آن نقشی مهمتر از شبکه‌های اجتماعی در راه‌اندازی قیام‌های عربی قائل‌اند.^۱ این ویژگی در انقلاب اسلامی ایران نیز غایب بود و رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌های گوناگون، ناتوان از نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری بر روند انقلاب ایران در این سطح بودند. دلیل این تفاوت، به زمینه‌ای باز می‌گردد که این انقلاب‌ها در آن رخ داده‌اند. انقلاب مصر در زمینه جهانی شدن روی داده و به لحاظ فرآیند انقلاب و بسیج منابع نیز از امکانات و قابلیت‌های آن بهره می‌برد و انتشار آن نیز ابعاد جهانی یافته است، اما انقلاب ایران، در دنیایی که بیشتر بین‌المللی بود تا جهانی رخ داد و انقلاب اطلاعاتی کمکی به پیروزی یا انتشار آن نمی‌کرد.

۴. از الهام‌بخشی تا الهام‌گیری؛ تفاوت دو انقلاب: یکی دیگر از وجوه تفاوت انقلاب ایران با انقلاب مصر الگو نداشتن انقلابی‌های ایران و الگو داشتن مردم کشورهای منطقه است که تا حدی خلأ رهبری را پر می‌کند. به تعبیر استاد دانشگاه تهران در آن دوران از ما می‌پرسیدند که آقا شما دنبال کدام نظام هستید؟ ما می‌گفتیم نظام پیغمبر اسلام (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) که آن وقت به چشم کسی که دچار توهم شده به ما نگاه می‌کردند. ما واقعاً الگوی معاصر نداشتیم. اما این ملت‌های منطقه الان الگو دارند و الگویشان انقلاب اسلامی ایران است.^۲

۵. سیاست‌های داخلی و خارجی: انقلاب مصر خواسته‌های خود را بر خواسته‌های داخلی متمرکز کرد و در برابر سیاست خارجی موضع سکوت را اتخاذ کرد، در حالی که انقلاب اسلامی در ایران از همان ابتدا به تمام موضوعات و قضایا پرداخت؛ شعار «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر امریکا» را سرداد، رابطه خود با واشنگتن و تل‌آویو را قطع کرد

۱. محمد الاوفی، «عملکرد شگرف شبکه تلویزیونی قطری؛ «الجزیره» بدیلی در صحنه سیاسی»، ترجمه منوچهر مرزبانیان، ص ۲.

۲. «تفاوت انقلاب اسلامی ایران با قیام‌های منطقه».



و همین موجب شد تا آمریکا و اسرائیل بنای خصومت و دشمنی با انقلاب ایران را پایه‌ریزی کنند، در حالی که واشنگتن و تل‌آویو با انقلاب مصر با احتیاط برخورد کرده و تلاش نمودند به نحوی آن را در بر گرفته و با منحرف ساختن آن، آن را با توجه به اهداف و خواسته‌هایشان هدایت کنند.

نتیجه‌گیری

جهان عرب پس از ده‌ها سال، دچار دگرگونی و تحولی اساسی می‌شود. این تحولات که از شمال غرب آفریقا همچون الجزایر و مراکش تا غربی‌ترین کشورهای عربی همانند امارات متحده عربی و عمان را در بر گرفته است طی بیش از نیم‌قرن اخیر بی‌سابقه است. شاید این تحولات را بتوان باروند استقلال‌خواهی این کشورها در اواسط قرن گذشته، قابل مقایسه دانست. اما در میان کشورهای عربی، کشور مصر از جایگاه و موقعیتی متفاوت برخوردار است. مصر یکی از مهمترین کشورهای عربی به شمار می‌آید و از لحاظ تاریخ، فرهنگ، جغرافیا و سیاست در جهان عرب مرکزی‌تی خاص دارد. مصر دروازه تحولات جهان عرب است و اگر پدیده مصر را خوب بشناسیم، تحلیل تحولات منطقه‌ای، آسان می‌شود؛ به ویژه که تحولات مصر آثار مستقیم و سریع بر کشورهای دیگر خواهد گذاشت. ملک عبدالعزیز پیش از مرگ به فرزندش می‌گوید: «سلامتی اعراب در کل می‌تواند از روی سلامتی مصر تشخیص داده شود.»^۱ ملت مصر پس از سه دهه حکمرانی اقتدارگرایانه حسنی مبارک و پس از ناامیدی از کنار گذاشتن وی از مجرای انتخابات و در چهارچوب ساختار موجود، با قیامی عمومی واقعیت دگرگونی‌های جامعه مصر و بالارفتن سطح آگاهی‌های عمومی به ویژه در میان نسل جوان را به وی تحمیل کرد؛ قیامی که تنها ۱۸ روز لازم داشت تا مبارک را از قدرت به زیر بکشد. وقوع دگرگونی‌های گسترده از نوعی که مصر در ابتدای سال ۲۰۱۱ به خود دید، طبعاً تنها تحت تأثیر یک یا دو عامل یا صرفاً عوامل داخلی یا خارجی نیست. به طور کلی حکومت مبارک از یک‌سو به دلیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی مختلف، فاقد مشروعیت سیاسی برای تداوم حکمرانی بود؛ همچنین طبقات و نیروهای اجتماعی مختلفی از جمله کارگران، دانشجویان و مسیحیان که عملاً قاطبه ملت مصر را شکل می‌دهند، در مقابل حکومت قرار گرفته و هیچ نیروی اجتماعی قابل ملاحظه‌ای از مبارک حمایت نکرد؛ همچنین نخبگان سیاسی و احزاب اپوزیسیون نیز به سرعت به اعتراضات پیوستند. در این میان،

۱. محمدحسین هیکل، ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، العالم، ۱۳۶۰، ص ۳۴۲.

کشورهای خارجی تأثیرگذار به ویژه ایالات متحده آمریکا پذیرای تحولات کشور شده و از مبارک حمایت نکرد. در نهایت، عدم حمایت نیروهای مسلح از مبارک سقوط زودهنگام حکومت او را رقم زد. در واقع می‌توان گفت که مجموعه عوامل فوق‌چرایی سقوط سریع حکومت مبارک را تبیین می‌کند. این عوامل بیش از سه دهه پیش در ایران به وقوع پیوست؛ در واقع و با بازخوانی سیر تاریخ‌شناسی رویدادهای منتهی به انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ ایران، می‌توان زمینه‌ها و رگه‌های تأثیرگذاری آن رویداد شگرف را در راستای ایجاد وحدت بین ملل منطقه در تحولات ۲۰۱۱ خاورمیانه به خوبی یافت:

انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروهی خاص، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که به سازماندهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و پس از سقوط مبارک نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی همچنان احساس شود

۱. سلطه و سیطره پایان‌ناپذیر بودن حکومت تحت لوای حکمرانان ابدی؛

۲. فقدان بارز هویت ملی و تحقیر مردمی و ستیز عریان با دین اسلامی عموم مردم؛

۳. ظلم و فساد و تبعیض آشکار نظام دیوان‌سالار و خاندان حکومتی و سلطنتی.

این شاخص‌ها، هرم سه‌گانه‌ای است که غیرت مردم را به جوش و خروش آورده و در طول سال‌ها و دهه‌ها شکاف عمیقی را بین ملت و حکومت شکل بخشیده است. در طول این سال‌ها حاکمان حکومت‌های مطلقه تونس، مصر، اردن، بحرین، الجزایر، یمن، لیبی و... مانند ایران سال ۱۳۵۷ هیچ‌گاه صدای عدالت‌خواهی و اسلام‌گرایی مردم را نشنیدند. این حاکمان تنها هنگامی گوشه‌شنوا یافتند و اعلام کردند که «من پیام انقلاب شما را شنیدم» که موسم طرد آنان از سوی مردم فرار رسیده بود. اما اکنون مردم کشورهای عربی با اتحاد و انسجام، صدای انقلاب خود را با الهام از انقلاب اسلامی نه تنها به گوش حاکمان فراری و در شرف فرار خود، که به گوش تمام مردم دنیا رسانده‌اند. حسن قناعت‌لی رئیس انجمن اهل‌بیت (ع) استانبول، بر این باور است که تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر جهان اسلام و جهان عرب به حدی است که سیاستمداران و جامعه‌شناسان غرب به آن اعتراف می‌کنند؛ چراکه پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و تفکرات امام خمینی (ره) به دنیا شکل تازه‌ای بخشید و حرکت نوینی را





در جهان پدیدار کرد که اتحاد مسلمانان مهمترین ثمره آن بود. این خیزش از یک طرف به عنوان آلترناتیوی در برابر امپریالیسم جهان ظهور کرد و از طرف دیگر به مسلمانان با یک تفکر نوین انگیزه بخشید. سنگ بنای چنین تفکری بیش از سه دهه پیش بنیان نهاده شده بود؛ زمانی که این اندیشه اسلامی در کلام امام خمینی (ره) با درک و تحلیل عمیق وی از تحولات آتی و اینکه این نهضت اسلامی در حصار زمان و مکان متوقف نماند و وی سخن از صدور انقلاب اسلامی داد؛ امام نه تنها این مسئله را بارها مورد توجه قرار داد، بلکه با تأکید بر آموزه‌های رهایی‌بخش اسلامی، دیگر ملت‌های اسلامی را به بیداری اسلامی دعوت می‌کرد.

ایشان در فرازی از فرمایشات خود با خطاب قرار دادن ملت‌های مصر و عراق اظهار می‌دارند:

ملت مصر باید این مطلب را بداند که اگر قیام کند برخلاف این توطئه‌ها، همان طوری که ایران قیام کرد، آنجا هم خواهد پیروز شد. ملت مصر از حکومت نظامی نترسد و به او اعتنا نکند و همان طور که ایران حکومت نظامی را شکست و به خیابان‌ها ریخت، آنها هم بشکنند و به خیابان‌ها بریزند و این تفاله‌های امریکا را بیرون بریزند. ملت مصر نشینند تا این قدرت از بین رفته دوباره دست و پای خودش را جمع کند و نفوذ خودش را بر ملت تحمیل کند. امروز روزی است که ملت مصر باید قیام کند. امروز روز ضعف دولت است و قدرت ملت. باید قدرت را نشان دهد و اعتنای به این حکومت نظامی برخلاف همه موازین نکند و بشکند این حکومت نظامی را و به خیابان‌ها بریزد و این دولتی [را] که می‌خواهد با سرنیزه با اسلام مخالفت کند و به صراحت می‌گوید که هر کس که به اسلام وفادار باشد او را سرکوب می‌کنیم، [از بین ببرد]...^۱

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که انقلاب اسلامی ایران یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در پیشبرد روند بیداری و آگاهی مسلمانان و افزایش فعالیت‌های مؤثر اسلامی در جوامع مسلمانان بوده است. آنچه در مصر در بهمن ماه ۱۳۸۹ رخ داد نیز حرکتی مشابه انقلاب ایران بود؛ خروش مردمی که در نتیجه چند دهه تحقیر ملی به وجود آمده است؛ از این رو بازگشت به هویت دینی و آرایه نظمی جدید مبتنی بر اسلام با الهام از الگوی ایران بهترین جایگزین برای حاکمیت سیاسی در مصر به شمار می‌آید.

۱. صحیفه/امام، ج ۱۵، ص ۲۸۵.

انقلاب مصر خواسته‌های خود را بر خواسته‌های داخلی متمرکز کرد و در برابر سیاست خارجی موضع سکوت را اتخاذ کرد، در حالی که انقلاب اسلامی در ایران از همان ابتدا به تمام موضوعات و قضایا پرداخت؛ شعار «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» را سرداد، رابطه خود با واشنگتن و تل‌آویو را قطع کرد و همین موجب شد تا آمریکا و اسرائیل بنای خصومت و دشمنی با انقلاب ایران را پایه‌ریزی کنند

به طور کلی به نظر می‌رسد انقلاب ایران و مصر، در ذات و ماهیت، بسیار به هم شبیه هستند. اگر ایران، ایدئولوژی ناسیونالیسم را قبل از انقلاب به خود دیده است، مصر هم ناسیونالیسم جمال عبدالناصر را دیده است. اگر از دل حکومت رضاخان، دولت لیبرال سر تا پا وابسته به آمریکا با روابط بسیار حسنه با اسرائیل ظهور کرد، در مصر نیز دولت‌هایی خودفروخته و وابسته به آمریکا و اسرائیل پس از عبدالناصر، بر مسند قدرت تکیه زدند. مصر پیش از آغاز حرکت انقلابی خود، همچون ایران، دچار ناکارآمدی ایدئولوژی‌های وارداتی و ناهمخوان با فرهنگ بومی (ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم) بوده و پس از انقلاب، حرکت‌های بسیار مشابهی را به نمایش گذاشته است.

حتی صحنه‌هایی که در این دو انقلاب دیده می‌شد، بسیار به هم شبیه بود. در ایران همه قشرها و لایه‌های اجتماعی در حرکت علیه رژیم شاه نقش داشتند؛ در مصر نیز چنین اتفاقی رخ داد و در میدان التحریر، توده‌های مردم، به ویژه جوانان و زنان حضور داشتند؛ مصری‌ها با تجمع در مقابل سفارت رژیم صهیونیستی و آتش زدن پرچم اسرائیل، خواستار اخراج سفیر رژیم صهیونیستی از قاهره، بلکه لغو «پیمان کمپ‌دیوید» شدند. سرانجام نیز با یک حرکت انقلابی، سفارتخانه اسرائیل را اشغال کردند. پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات پارلمانی و پیگیری شعارهای انقلابی، به خوبی از ماهیت ضد استعماری این حرکت حکایت دارد؛ حرکتی که ایرانیان سی سال قبل طلایه‌دار آن در جهان بودند. البته تفاوت‌هایی هم وجود داشت. مهمترین تفاوتی که وجود دارد این است که آنها در تاریخ ۵۰ ساله خود، الگوی جمهوری اسلامی را داشته‌اند و ما هیچ پیش‌فرضی از انقلاب اسلامی نداشتیم.

